

خرید کتاب های کنکور

با تخفیف ویژه

و  
ارال رایگان

Medabook.com



مدابوک



پک جامه ناس تلفنی، رایگان

با مشاوران رتبه برتر

برای انتخاب بهترین منابع

دبیرستان و کنکور

۰۲۱ ۳۸۴۳۵۲۱۰



# فهرست

|                                    |
|------------------------------------|
| <b>فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی</b> |
| درس دهم: رباعی‌های امروز           |
| کارگاه متن پژوهی                   |
| گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن           |
| درس یازدهم: یاران عاشق             |
| کارگاه متن پژوهی                   |
| شعرخوانی: صبح بی‌تو                |
| تست‌های فصل پنجم                   |
| پاسخ تست‌های فصل پنجم              |
| <b>فصل ۶: ادبیات حماسی</b>         |
| درس دوازدهم: کاوه دادخواه          |
| کارگاه متن پژوهی                   |
| گنج حکمت: کاردانی                  |
| درس چهاردهم: حمله حیدری            |
| کارگاه متن پژوهی                   |
| شعرخوانی: وطن                      |
| تست‌های فصل ششم                    |
| پاسخ تست‌های فصل ششم               |
| <b>فصل ۷: ادبیات داستانی</b>       |
| درس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار         |
| کارگاه متن پژوهی                   |
| گنج حکمت: مهمان ناخوانده           |
| درس شانزدهم: قصه عینکم             |
| کارگاه متن پژوهی                   |
| روان‌خوانی: دیدار                  |
| تست‌های فصل هفتم                   |
| پاسخ تست‌های فصل هفتم              |
| <b>فصل ۸: ادبیات جهان</b>          |
| درس هفدهم: خاموشی دریا             |
| کارگاه متن پژوهی                   |
| گنج حکمت: تجسم عشق                 |
| درس هجدهم: خوان عدل                |
| کارگاه متن پژوهی                   |
| روان‌خوانی: آذرباد                 |
| نیایش: الهی                        |
| تست‌های فصل هشتم                   |
| پاسخ تست‌های فصل هشتم              |

|                                  |
|----------------------------------|
| ستایش: لطف خدا                   |
| <b>فصل ۱: ادبیات تعلیمی</b>      |
| درس یکم: نیکی                    |
| کارگاه متن پژوهی                 |
| گنج حکمت: همت                    |
| درس دوم: قاضی بُست               |
| کارگاه متن پژوهی                 |
| شعرخوانی: زاغ و کبک              |
| تست‌های فصل یکم                  |
| پاسخ تست‌های فصل یکم             |
| <b>فصل ۲: ادبیات سفر و زندگی</b> |
| درس سوم: در کوی عاشقان           |
| کارگاه متن پژوهی                 |
| گنج حکمت: چنان باش ...           |
| درس پنجم: ذوق لطیف               |
| کارگاه متن پژوهی                 |
| روان‌خوانی: میثاق دوستی          |
| تست‌های فصل دوم                  |
| پاسخ تست‌های فصل دوم             |
| <b>فصل ۳: ادبیات غنایی</b>       |
| درس ششم: پرورده عشق              |
| کارگاه متن پژوهی                 |
| گنج حکمت: مردان واقعی            |
| درس هفتم: باران محبت             |
| کارگاه متن پژوهی                 |
| شعرخوانی: آفتتاب حُسن            |
| تست‌های فصل سوم                  |
| پاسخ تست‌های فصل سوم             |
| <b>فصل ۴: ادبیات پایداری</b>     |
| درس هشتم: در امواج سند           |
| کارگاه متن پژوهی                 |
| گنج حکمت: چو سرو باش             |
| درس نهم: آغازگری تنها            |
| کارگاه متن پژوهی                 |
| روان‌خوانی: تا غزل بعد ...       |
| تست‌های فصل چهارم                |
| پاسخ تست‌های فصل چهارم           |

# ستایش الظاهر خدا



۱ به نام چاشنی بخش زبان‌ها حلاوت‌سنجد معنی در بیان‌ها

چاشنی: مزه، طعم (چاشنی بخش؛ طعم‌دهنده، زینت‌بخش) / حلاوت: شیرینی (حلاوت‌سنجد معنی: معیار پرمعنایی، مقیاس نیکوبی معنا) به نام خداوندی که زبان انسان‌ها با نام او زیور و زینت می‌یابد و معیار پر معنایی کلام و خوش‌سخنی است.

حس‌آمیزی حلاوت‌داشتن معنی **واج‌آرایی** تکرار صامت / ن/**تناسب** زبان، معنی و بیان / چاشنی، حلاوت و زبان

**دستور** «چاشنی بخش» و «حلاوت‌سنجد» صفت فاعلی مرگب مرخم هستند. (چاشنی بخشند، حلاوت‌سنجدند) / بیت از دو شبۀ جمله تشکیل شده است: «به نام چاشنی بخش زبان‌ها» و «[به نام] حلاوت‌سنجد معنی در بیان‌ها»

همیت‌املایی حلاوت‌سنجد

مفهوم ستایش خداوند، نام خدا زینت‌بخشی کلام است.

بلند آن سر، که او خواهد بلندش نزند آن دل، که او خواهد نزندش

نزند: خوار و زبون، اندوهگین

هر کس خداوند او را سربلند بخواهد، سربلند می‌شود و هر دلی را خداوند خوار و اندوهگین بخواهد، خوار و اندوهگین می‌شود.

تلمیح به آیه ﴿تَعْزِيزٌ مَّنْ تَشَاءُ وَ تُذَلٌّ مَّنْ تَشَاءُ﴾ هر کس را بخواهی، عزّت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی (سوره آل عمران، آیه ۲۶) / **واج‌آرایی** تکرار صامت / **تکرار** بلند، آن، که، او، خواهد، نزند **تناسب** سر و دل **کتابه** «سربرلند بودن» کنایه از «آبرومند و عالی مرتبه بودن»

**دستور** «بلند» و «نزند» در هر دو مصراع مستند هستند. / ضمیر متصل «ش» در هر دو مصراع مفعول است و مرجع آن در مصراع اول «سر» و در مصراع دوم «دل» است. / فعل «خواهد بود» از انتهای جمله اول هر دو مصراع به قرینه معنایی حذف شده است: بلند خواهد بود، نزند خواهد بود.

مفهوم به دست خدا بودن عزّت و ذلت، به اراده خداوند بودن هر چیز



به هر کس آن چه می بایست، داده است در نابسته احسان گشاده است

احسان: بخشنش / بایستن: لازم بودن

● خداوند بخشنش و لطف خود را شامل حال همه کرده است و به هر کس، هر آن چه لازم بوده، بخشنیده است.

**تشبیه** احسان به در (اضافه تشبیه‌ی) **(واح آرانی)** تکرار صامت / س /

**دستور** در مصراج اول «در نابسته احسان» گروه مفعولی و نهاد آن، ضمیر محوظی «او» است: او، در نابسته احسان را گشاده است.

**مفهوم** بخشنیدگی خداوند، فرآگیربودن لطف خداوند

که نی یک موی باشد بیش و نی کم به ترتیبی نهاده وضع عالم

نی: نه، ادات نفی

● خداوند اوضاع جهان را به شیوه‌ای ترتیب داده است که ذرای کم یا زیاد نیست. (هر چیز در جای خود و به اندازه است.)

**تفضیل** بیش ≠ کم **کنایه** «یک مو» کنایه از «میزان اندک»

**مفهوم** کامل بودن خلقت خداوند، احسن‌الحالین بودن خداوند، اشاره به «نظام احسن»<sup>۲</sup>

۵ اگر لطفش قرین حال گردد همه ادب‌ارها اقبال گردد

قرین: همراه / **ادبار**: نگون‌بختی، پشت‌کردن، متضاد اقبال / **اقبال**: نیک‌بختی، روی‌آوردن

● اگر لطف خداوند با انسان همراه گردد، همه بدبهختی‌ها به خوشبختی تبدیل می‌شود.

**تفضیل** ادب ≠ اقبال

**دستور** هر دو مصراج، جملات سه‌جزئی اسنادی هستند. «قرین حال» و «اقبال» در هر دو مصراج مسنده هستند. / ضمیر متصل «ـش» در مصراج

اول، مضافقالیه و خداوند مرجع آن است.

**همیت املائی** قرین (همخانواده با مقرن، قرینه)، ادب، اقبال

**مفهوم** لطف خداوند، بدبهختی‌ها را به خوشبختی تبدیل می‌کند.

نه از تدبیر کار آید نه از رای و گر توفیق او یک سو نهد پای

● توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن / **تدبیر**: چاره‌جویی / رای: اندیشه

● اگر توفیق و توجه خداوند از انسان دور شود، نه چاره‌جویی به کار می‌آید و نه اندیشه ثمر می‌بخشد.

**کنایه** «پا (را) یک سو نهادن» کنایه از «ترک کردن، دوری جستن» **جناس تاهمیان** پای، رای **تشخیص** پای توفیق

**همیت املائی** توفیق

**مفهوم** بی اثر بودن چاره‌جویی و تدبیر در برابر تقدیر خداوند

خرد را گر نبخشد روشنایی بماند تا ابد در تیره‌رایی

**تیره‌رایی**: بداندیشی، ناراستی

● اگر خداوند به عقل و خرد انسان روشنایی نبخشد (اگر راهنمایی خداوند نباشد)، عقل و خرد انسان تا ابد در گمراهی به سر می‌برد.

**تفضیل** روشنایی ≠ تیره‌رایی **استعاره** روشنایی استعاره از هدایت

**دستور** «خرد» متمم است و «روشنایی» مفعول: اگر به خرد روشنایی نبخشد.<sup>۳</sup>  
متنم مفعول

**مفهوم** ناتوانی عقل، گمراهی انسان در صورت نبودن راهنمایی خداوند

۱- اضافه استعاری نیز می‌تواند باشد: در خانه احسان.

۲- «نظام احسن» یعنی دنیا بهتر از این نمی‌توانست آفریده شود.

۳- البته طبق نظر برخی، «خرد» را در این مصراج می‌توان مفعول اول و «روشنایی» را مفعول دوم دانست؛ یعنی طبق این نظر «را» معنی نمی‌شود؛ مانند جمله «پرستار کودک را غذا داد». که «کودک» را مفعول اول و «غذا» را مفعول دوم می‌دانند.



## انواع «را»

می‌دانیم که حرف «را» در فارسی نقش‌نامی مفعولی است، یعنی کلمه دارای نقش مفعول را به ما نشان می‌دهد: «علی کتاب را گم کرد.»، اما در گونه‌ادبی و فارسی کهن انواع دیگری از «را» نیز به چشم می‌خورد. بد نیست با سه گونه دیگر «را» آشنا شوید:

۱) «را» جانشین حرف اضافه: به جای حرف اضافه می‌آید و جای متمم را نشان می‌دهد نه مفعول. علی را گفتم.

۲) «را» نشانه قسم: برای قسم خوردن استفاده می‌شده است.

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان، خدا را ای صاحب‌دلان قسم به خدا که دل از دستم می‌رود.

۳) «را» جانشین کسره: در گذشته گاهی به جای کسره اضافه یک حرف «را» میان مضاف و مضافق‌الیه می‌آمد، در این حالت اغلب جای مضاف و مضافق‌الیه عوض می‌شد.

علی را کتاب گم شد. کتاب علی گم شد.

دستور‌دانان به این نوع «را»، «فک اضافه» می‌گویند؛ یعنی «را» بی که مضاف و مضافق‌الیه را از یکدیگر تفکیک می‌کند.

## کمال عقل آن باشد در این راه که گوید نیستم از هیچ آگاه

● مرحله اوج و کمال برای عقل انسان آن است که بگوید من هیچ چیز نمی‌دانم (آگاهی حقیقی از سوی خداوند اعطا می‌شود).

**تشخیص** جان‌بخشی به عقل **تعقاد** این ≠ آن

**دستور** «آن» ضمیر اشاره و نقش آن، مستند است: در این راه، کمال عقل آن باشد. در جمله آخر نیز «آگاه» مستند است: (من) از هیچ چیز آگاه نیستم. **نمود** **متمم** **مستند فعل**

**مفهوم** اعتراف عقل به ناتوانی در راه شناخت خدا

فرهاد و شیرین، ویشی بافق

## فصل ادبیات تعلیمی

### نیکی درس بیکم



#### گوته‌شناسی و تاریخ ادبیات

ادبیات تعلیمی به آثاری ادبی گفته می‌شود که هدف از نوشتن آن‌ها آموزش دادن نکات اخلاقی، عرفانی یا علمی است.

تاریخ ادبیات این فصل:

بوستان ← سعدی / بهارستان ← جامی / تاریخ بیهقی ← ابوالفضل بیهقی / تحفه‌الاحرار ← جامی

۱ یکی روپهی دید بی دست و پای فروماند در لطف و صنع خدای

روبه: مخفف روباه / صنع: آفرینش، سازندگی، احسان / فروماندن: متحیر شدن

شخصی روباهی را دید که دست و پا نداشت. از لطف و احسان خداوند متعجب و متحیر گشت.

دستور مصراع اول یک جمله سه‌جزئی با مفعول است: یکی روپهی بی دست و پای را دید.

نواد مفعول فعل

اهمیت املایی صنع (همخانواده با صنعت، مصنوعی)

مفهوم روزی‌رسان بودن خداوند

که چون زندگانی به سر می‌ترد؟ بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

که این روباه چگونه زندگی‌اش را می‌گذراند و با این دست و پای مغلول چگونه روزی‌اش را به دست می‌آورد؟

تناسب دست و پا

مفهوم روزی‌رسان بودن خداوند

در این بود درویش شوریده‌رنگ که شیری برآمد، شغالی به چنگ

شوریده‌رنگ: آشفته‌حال / برآمدن: پدیدارشدن، پیداگشتن / شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته گوشتخواران است.

درویش آشفته و پریشان حال در این اندیشه بود که ناگهان شیری که شغالی را بد چنگ داشت، پدیدار گشت.

واح آرایی تکرار صامت / ش / جناس‌نامه‌سان رنگ، چنگ

دستور «این» در مصراع نخست ضمیر اشاره است (نه صفت اشاره). «درویش شوریده‌رنگ» نهاد جمله اول است.

اهمیت املایی شغال



### شغال نگون بخت را شیر خورد

بماند آن چه رویاه از آن سیر خورد

نگون بخت: بیچاره

- شیر شغال بیچاره را خورد و هر چه را از آن شغال باقی مانده بود، رویاه، خورد و سیر شد.

**چناس تاهمسان** شیر، سیر **تناسب** شغال، شیر و رویاه

**دستور** «شغال نگون بخت» گروه مفعولی و «شیر» نهاد است و اجزای جمله به شیوه بلاغی آمده است. «آن» در جمله آخر (رویاه از آن سیر خورد) ضمیر اشاره در نقش متمم است.

### شیوه بلاغی

گاهی ترتیب اجزای جمله به دلایلی مثل رعایت وزن، تأکید بر کلمه‌ای خاص یا سبک نگارش خاص یک نویسنده یا شاعر به هم می‌خورد که به آن شیوه بلاغی می‌گویند.



### ۵ دگر روز باز اتفاق افتاد

که روزی رسان قوت روزش بداد

افتاد، افتاد **روزی رسان**: رزاق، روزی دهنده (از صفات خداوند) / **قوت**: رزق روزانه، خوراک، غذا

- روز بعد نیز همین اتفاق رخ داد و خداوند رزاق و روزی دهنده، غذای آن روز رویاه را به او رساند.

**کتابه** «روزی رسان» کنایه از «خداوند» **چناس تاهمسان** روزی، روز **واح آرایی** تکرار صامت / ز /

**دستور** مرجع ضمیر متصل «ش» رویاه است و نقش مضافقالیه دارد: قوت روزش بداد **قوت روز او** («قوت روز او» گروه مفعولی است و ضمیر «ش» مضافقالیه است). **روزی رسان** صفت فاعلی مرکب مرخم است (روزی رساننده)

### این یه نکته رو هم یاد بگیری چیزی نمیشه!

در فارسی امروز، «دیگر» وابسته پسین است و بعد از اسم می‌آید: روز دیگر؛ اما در گذشته گاهی به صورت وابسته پیشین نیز می‌آمده است: دیگر روز



### شدن، مرد را دیده، بیننده کرد

بیننده کرد

شدن: رفتن

- یقین چشمان مرد را بینا و باز کرد. مرد رفت و به خداوند توکل کرد (ادامه معنی در بیت بعد)،

**واح آرایی** تکرار صامت‌های /د، /من / **تناسب** دیده و بیننده

**دستور** «شد» در بیت بالا به معنی «رفت» است ( فعل استنادی نیست).

### که روزی نخوردند پیلان به زور

که روزی نخوردند پیلان به زور

پل: فیل / گنج: گوش، زاویه

● که از این به بعد مثل مورچه‌ای کوچک در گوش‌های خواهم نشست (برای به دست‌آوردن روزی تلاش نمی‌کنم) زیرا فیل‌ها هم با زور روزی نمی‌خورند (روزی شان را خدا می‌دهد).

**شبیه** «م» (گوینده بیت) به مور **چناس تاهمسان** مور، زور **واح آرایی** تکرار صامت /من / **تضاد** پل ≠ مور

### زنخدان فرو برد چندی به جیب

که بخشنده، روزی فرستد ز غیب

زنخدان: چانه / **جیب**: گربان، یقه / **غیب**: پنهان، نهان از جشم

- مدتی گوش‌های غیر شد؛ به این امید که خداوند روزی اش را از غیب می‌فرستد.

**چناس تاهمسان** جیب، غیب **کتابه** «زنخدان به جیب فروبردن» کنایه از «گوش‌های نشینی کردن، انزوا گزیدن»

### نه بیگانه تیمار خوردهش نه دوست

نه بیگانه تیمار خوردهش نه دوست

چوچنگش، رگ و استخوان ماندو پوست

تیمار: غم و اندوه (تیمار خوردن، غم خواری کردن، همدردی) / **چنگ**: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.

- اما نه غریبه برای او دل می‌سوزاند و نه آشنا. آنقدر لاغر شد که مانند ساز چنگ شد و تنها رگ و پوست و استخوانی از او باقی ماند.

**تشیه** «ش» (او) به چنگ **چناس تاهمسان** دوست، پوست **تضاد** بیگانه ≠ دوست **کتابه** (رگ و استخوان و پوست ماندن) کنایه از «نهایت لاغری»

**تناسب** رگ، استخوان و پوست **ایهام تااسب** چنگ: ۱) نام ساز (معنای مقبول); ۲) دست (در تناسب با رگ، استخوان و پوست)



**دستور** ضمیر متصل «ش» در مصراع اول مضافقالیه «تیمار» است و در مصراع دوم متهم: نه بیگانه تیمار او را خورد ... مانند چنگ، رگ، استخوان و پوست برای او باقی ماند.

هرف اضافه متمم

مفهوم، ایده

**اهمیت املائی** تیمار

### ﴿ چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش ز دیوار محرابش آمد به گوش:

۱۰

- هنگامی که از ضعف صبر و هوشی برایش باقی نماند، از دیوار مسجد این سخن به گوشش رسید: (ادامه معنی در بیت بعد)،

**چناس تاهمسان** هوش، گوش

**دستور** در مصراع اول «هوش» معطوف به «صبر» و ضمیر «ش» متمم است: صبر و هوش برایش نماند. در مصراع دوم ضمیر متصل «ش» مضافقالیه «گوش» است که جایه‌جا شده است: ز دیوار محراب به گوشش آمد.

### ﴿ برو شیر دزنده باش، ای دَغْل میندار خود را چو رویاه شَل

**دغل**: مکر و ناراستی، در اینجا مکار و تنبیل / دست و پای از کار افتاده

- ای فرد حیله‌گر، برو و مثل شیر دزنده، روزیت را خودت به دست بیاور، خود را مثل روپاگی ناتوان بر زمین نینداز.

**تشییه** شخص دغل به شیر دزنده و به رویاه شل **تضاد** شیر ≠ رویاه**اهمیت املائی** دغل**مفهوم** متکی به خود بودن، عزّت نفس داشتن

### ﴿ چنان سعی کن کز تو مائد چو شیر چه باشی چو رویه به وامانده، سیر؟

وامانده: باقی‌مانده، پسمند / رویه: رویاه

- سعی کن تا مثل شیر باشی که از تو چیزی برای دیگران باقی بماند. چرا مثل رویاه با پسمندۀ غذای دیگران راضی می‌شود؟

**تضییه** توبه شیر و رویاه (ارکان تشییه دوم: «ی» (= تو) مشبه، «چو» ادات تشییه، «رویه» مشبه‌به، «به وامانده سیربودن» وجهه‌مشبه)

**چناس تاهمسان** شیر، سیر **تضاد** شیر ≠ رویه**دستور** چه باشی چو رویه به وامانده سیر؟

قدی‌پرسشی فعل متمم قیدی متمم قیدی مسند

**مفهوم** متکی به خود بودن، عزّت نفس داشتن

### ﴿ بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش

- تا می‌توانی به زور بازوی خودت متکی باش و از آن ارتزاق کن که به اندازه سعی و کوشش خودت پاداش خواهی گرفت.

**تلخیح** به آیه «لَيْس لِإِنْسَانٍ إِلَّا مَا سَعَى» برای انسان جز آن چه تلاش کرده [نصیب و بهره‌ای] نیست. (سوره نیم، آیه ۳۹)

**مفهوم** متکی به خود بودن، توصیه به سعی و تلاش

### ﴿ بگیر ای جوان، دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

- ای جوان به جای این که خود را ناتوان نشان دهی و از دیگران کمک بخواهی، خودت به افراد ناتوان کمک کن.

**تضاد** پیر ≠ جوان **کنایه** «گرفتن دست کسی» کنایه از «کمک کردن به او» «افکندن خود» کنایه از «ناتوان جلوه‌دادن خویش»

**دستور** «ای جوان» منادا است و یک جمله شمرده می‌شود. «دست درویش پیر» در مصراع اول مفعول است.**مفهوم** متکی به خود بودن، به دیگران کمک کردن

### ﴿ خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

۱۵

خلق: مردم

- خداوند آن بنده‌ای را مشمول رحمت و بخشندگی خود قرار می‌دهد که مردم از وجود او در آسایش و آرامش باشند. (سرچشمۀ خیر و آسایش دیگران باشد.)

**دستور** ضمیر متصل «ش» در مصراع دوم، مضافقالیه «وجود» است.**مفهوم** کمک کردن به دیگران



### کَرْم وَرَزْد آن سَر كَه مَغْزِي در اوست

دون: پست / دون همت: کوتاه‌همت، دارای طبع پست و کوتاه‌اندیشه

- فردی که از تفکر و خرد بیهوده‌مند باشد، با دیگران با بخشنده‌گی رفتار می‌کند. انسان‌های پست و فروماید (که اهل بخشش نیستند) چون پوستی بی‌مغز هستند (از عقل و خرد بی‌بهره هستند).

مجاز سر مجاز از انسان جناس‌نامه‌سان اوست، پوست تضاد مغز ≠ پوست

نمودن کمک کردن به دیگران

### كَسَى نِيكَى رِسَائِد بَه خَلْقِ خَدَى

سرای: خانه

- کسی در هر دو جهان نیکی خواهد دید که به مردم و بندگان خدا نیکی کند.

استعاره سرا استعاره از جهان و آخرت

نمودن نیکی به مردم و پاداش آن

بوستان، سعی

## روابط معنایی واژه‌های یکدیگر

میان واژه‌ها چهار نوع رابطه معنایی ممکن است برقرار باشد:

۱) ترازو: دو واژه مترازو و هم‌معنی هم باشند، مثل خودرو و اتومبیل، خانه و سرا.

۲) تضاد: دو واژه معنایی مقابل هم داشته باشد، مثل شب و روز، سرد و گرم.

۳) تناسب: دو واژه به یک حوزه معنایی مشترک تعلق داشته باشند، یا میان آن‌ها رابطه‌ای خاص و مشهور برقرار باشد، مثل سوسن و نرگس و ارغوان، یا گل و بلبل.

۴) تضمن: هر گاه یکی از دو واژه «نوعی» از یک واژه دیگر باشد، مثلاً سبب و میوه (سبب نوعی میوه است).

یکی از راه‌های پی‌بردن به معنای واژه‌ها در جمله، توجه به روابط معنایی بالاست. برای مثال معنای واژه «سیر» در هر یک از ترکیبات زیر از طریق شناخت روابطش با کلمه مشخص شده دریافت می‌شود: سیر و بیزار / سیر و پیاز / سیر و گرسنه / سیر و گیاه

توجه: گاهی معنی یک واژه از هیچ‌کدام از چهار طریق بالا، مشخص نمی‌شود؛ بلکه با قرارگرفتن واژه در جمله و از طریق بافت کلام به معنی آن پی‌می‌بریم: ماه طولانی بود. ماه تابناک بود.

«ماه» و «طولانی»، «ماه» و «تابناک» هیچ‌کدام از روابط معنایی چهارگانه را ندارد؛ اما ما معنی واژه «ماه» را از طریق قرارگرفتن آن در جمله می‌فهمیم.



## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱) معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

معیار دوستان دغل روز حاجت است

معیار دوستان دغل روز حاجت است

صَارِب قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب

صورت بی صورت بی حد غیب

مُولُوي ز آیننه دل تافت بر موسی ز جیب

فرخی که از وسیله‌ی دوستی رسید

اوْهَى گرنام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار

دغل: مکر و ناراستی؛ در اینجا به معنی مگار / جیب: گریبان، یقه / دون همت: کوتاه‌همت، دارای طبع پست و کوتاه‌اندیشه واژه «دیگر» امروزه، «غالباً» به عنوان صفت مبهم، در جایگاه وابسته پسین به کار می‌رود؛ مانند «بهار دیگر، از راه رسید». در متون کهن، گاه، این

صفت مبهم، در جایگاه وابسته پیشین قرار می‌گرفته است؛ مثلاً: «دیگر روز، برای تفریج به بوستان رفت.»

نمونه‌ای از این شیوه کاربرد صفت مبهم را در متن درس بیابید.

دگر روز باز اتفاق افتاد



۳ معنای فعل «شد» را در سروده زیر بررسی کنید.

گریه شام و سحر، شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یکدane شد

منزل حافظ کنون بارگه پادشاهت دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد

در بیت اول فعل استادی است: قطره باران ما به گوهر یکدane تبدیل گشت. در بیت دوم به معنی «رفتن» آمده است: جان بر جانانه رفت.

۴ معنای برخی واژه‌ها تنها در جمله یا زنجیره سخن قابل درک است.

با استفاده از شیوه‌های زیر، به معنای هریک از واژه‌های مشخص شده، دقیق‌تر می‌توان بی‌برد:

الف) قرار گرفتن واژه در جمله:

ماه، طولانی بود. ماه، تابناک بود.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تضمن و تناسب)

سیر و بیزار ترادف سیر و گرسنه تضاد سیر و پیاز تناسب سیر و گیاه تضمن

اکنون برای دریافت معنای واژه‌های «دست» و «تند» با استفاده از دو روش بالا، نمونه‌های مناسب بنویسید.

دست: (الف) دستم شکست در هنگام تنگdestی دستش را گرفتم. دست و پا (تناسب) دست گرفتن و پاری (ترادف)

تند: (الف) بادی تند وزید. شیب کوه تند بود. اخلاقی او تند بود. (ترادف) تند و کند (تضاد) تند و مرتفع (تناسب) تند و بداخل‌الاق (تضاد)

### قلمرو ادبی

۱ از متن درس، دو کنایه بیابید و مفهوم آن‌ها را بنویسید.

زنخدان به جیب فروبردن کنایه از گوششنشینی اختیارکردن؛ دست کسی گرفتن کنایه از کمک کردن

۲ در بیت زیر، شاعر، چگونه آرایه جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟

با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی

کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست سعدی

چنگ اول به معنی ساز چنگ و چنگ دوم به معنی دست است.

۳ ارکان تشبيه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.

«چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟»؛ مشبه: «تو»؛ مشبه‌به: «روبه»؛ ادات تشبيه: «چو»؛ وجه‌شبیه: «به وامانده سیر بودن»

۴ در این سروده، «شیر» و «روباه» نماد چه کسانی هستند؟

شیر نماد انسان‌های آزاده و متکی به خود؛ «روباه» نماد انسان‌های تنبیل و وابسته به دیگران.

### قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نظر روان بنویسید.

کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دونه‌هتانند بی مغز و پوست

فردی که از تفکر و خرد بهره‌مند باشد، با دیگران با بخشندگی رفتار می‌کند. انسان‌های پست و فرومایه (که اهل بخشش نیستند) چون پوستی بی مغز هستند (از عقل و خرد بی بهره هستند).

۲ درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید.

یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

یقین چشمان مرد را بینا و باز کرد. مرد رفت و به خداوند توکل کرد.

۳ برای مفهوم هر یک از سروده‌های زیر، بیتی مناسب از متن درس بیابید.

سعدی رزق هر چند بی‌گمان برسد شرط عقل است جستن از درها

چه باشی چو روبه، به وامانده سیر؟

فریدون مشیری کشیده سر به بام خسته جانی بهارات خوش که فکر دیگرانی

که نیکی رساند به خلق خدای

پروین اعتمادی نباید جز به خود، محتاج بودن

که سعیات بود در ترازوی خویش

سحر دیدم درخت ارغوانی

به گوش ارغوان آهسته گفتم؛

کسی نیک بیند به هر دو سرای

چه در کار و چه در کار آزمودن

بخور تا توانی به بازوی خویش



۴ درباره ارتباط معنایی متن درس و مَثُل «از تو حرکت، از خدا برکت» توضیح دهید.  
طبق این مثل انسان باید خود برای کسب روزی تلاش کند و بعد به فضل خدا امیدوار باشد. در این درس نیز پیام سعدی آن است که فضل خدا شامل انسان تنبل نخواهد شد و اگر خود فرد برای رسیدن به رزق تلاش نکند، خدا نعمتی به او نخواهد رساند.

### • گنج حکمت همت •

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می‌کشد؟»  
مور چون این بشنید بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشنده، نه به قوت تن».

زورمندی: توانایی، نیرومندی / گران: سنگین / همت: قصد، اراده، عزم / حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی  
● مورچه‌ای را دیدند که با قدرت آماده شد. و ملخی را که ده برابر او بود، برداشته بود. با تعجب گفتند: «این مورچه را ببینید که باری به این سنگینی را چگونه می‌کشد؟» مور هنگامی که این سخن را شنید، خندید و گفت: «مردان، بار را با نیروی اراده و بازوی غیرت خود می‌کشنده، نه با نیروی بدن و توانایی جسم».

**کتابه** «کمرستن برای کاری» کنایه از «آماده و مهیا شدن برای آن کار» **استعاره** بازوی حمیت (استعاره نوع دوم) **تشخیص** جانبخشی به حمیت  
**دستور** «این» در ترکیب «این مور» صفت اشاره است و در جمله «مور چون این بشنید»، ضمیر اشاره.

**اهمیت املایی** همت، حمیت، قوت

**مفهوم** برتری اراده بر قدرت جسمی

پوارستان، یاهی

## درس دوم

# قاضی خیمه



و روز دوشنبه، [امیر مسعود] شبگیر، برنشست و به کران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و حَشَم و نديمان و مُطربان؛ و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس، به کران آب فرود آمدند و خيمه‌ها و شراع‌ها زده بودند.

- شبگیر: سحرگاه پیش از صبح / برنشستن: سوارشدن / کران: ساحل، کنار / باز: پرنده شکاری / یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند. / حَشَم: خدمتکاران / نديم: همنشین، همدم / مطراب: آوازخوان، نوازنده / چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر / خيمه: چادر / شرایع: سایهبان، خيمه
- روز دوشنبه، سلطان مسعود، پیش از سحر سوار اسب شد و به همراه پرنده‌گان شکاری و یوزهای تربیت‌شده برای شکار و خدمتکاران و همراهان و نوازنده‌گان به ساحل رود هیرمند رفت و تا پیش از ظهر مشغول شکار کردن بودند. بعد از آن در کنار ساحل رودخانه توقف کردند و چادرها و سایبان‌ها را بر پا کردند.

تناسب باز، یوز و صید / مجاز آب مجاز از رود

اهمیت املایي حشم، مطراب (هم‌خانواده با طرب)، صید، شرایع

از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاورند. یکی بزرگ‌تر، از جهت نشست او و جامه‌ها افگنندند و شراعی بر وی کشیدند و وی آن جا رفت و از هر دستی، مردم در کشتی‌های دیگر بودند؛ ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت. آن گاه آگاه شدند که عرقه خواست شد.

- قضای آمده: سرنوشت (از قضای آمده: اتفاقاً، تقدير چنین بود) / ناو: قایقی کوچک که از درخت میان تهی سازند. / جامه‌ها: افگنندند: گستردنی‌هارا گستردند.
- تقدير چنین بود که بعد از نماز، سلطان مسعود فرمان داد قایق‌ها بیاورند و ده قایق آوردن که یکی از قایق‌ها از بقیه، بزرگ‌تر بود تا خود پادشاه بر آن سوار شود. گستردنی‌های مناسب را (در کف قایق) گستردن و سایبانی بر آن فراهم ساختند و پادشاه سوار آن قایق شد و از هر نوع و طبقه‌ای از مردم، در قایق‌های دیگر سوار شده بودند؛ ناگهان دیدند که آب متلاطم شده بود و قایق پر از آب شده بود، شروع به فرورفتن در آب و شکستن کرد. زمانی مطلع شدند که کشتی می‌خواست غرق شود.
- دستور «ناوی ده» ترکیب وصفی مقلوب است (= ده ناو). در جمله «کشتی پر شده» فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است. / «گرفت» فعل آغازی است به معنی «شروع شد».



## ترکیب و صفت مقلوب

مقلوب یعنی جایه‌جاشده؛ اگر در ترکیب و صفت جای موصوف و صفت عوض شود، آن ترکیب و صفت مقلوب می‌نامیم؛ ناوی ده (ده ناو)، سرخ گل (گل سرخ).



بانگ و هزاره و غریبو خاست. امیر برخاست. و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان در جستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و بربودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ چنان‌که یک دوال پوست و گوشت بگستت و هیچ نمانده بود از عرق‌شدتن.

بانگ؛ فریاد هزاره؛ جمع هزاره، جنگ‌ها و فتنه‌ها، آشوب‌ها / غریبو؛ فریاد، سروصدما / خاستن؛ برخاستن، بلندشدن / هنر آن بود؛ خوشبختانه در جستن؛ جستن، پریدن / نیک؛ این جا به معنی کامل و بسیار / افگار؛ مجروح، خسته / دوال؛ چرم و پوست؛ یک دوال؛ یک‌پاره فریاد و آشوب و سروصدما بلند شد. امیر بلند شد و خوشبختانه کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. هفت هشت نفر از آن‌ها (سرنشینان کشتی‌های دیگر) پریدند و پادشاه را گرفتند و برداشتند و به کشتی دیگر رسانند و پادشاه آسیب بسیار دید و پای راستش زخمی شد، چنان‌که یک لایه از پوست و گوشت پایش از بین رفت و کم مانده بود که غرق شود.

**دستور** نقش دستوری واژه «نیک» قید است (نیک کوفته شد = خیلی کوفته شد).

**همیت‌املایی** هزاره، خاستن (به معنی بلندشدن؛ با «خواستن» به معنی درخواست کردن اشتباه نگیرید).

اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت. و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها براندند و به کرانه رود رسانیدند.

● ایزد، خدا، آفریدگار / نمودن؛ نشان‌دادن / سور؛ جشن / تیره شد؛ از بین رفت  
● اما خداوند بعد از نشان‌دادن قدرتش، رحم کرد، (امیر نجات یافت)؛ جشن و شادمانی‌ای به آن بزرگی از بین رفت؛ و هنگامی که پادشاه به کشتی رسید، کشتی‌ها را به حرکت درآوردند و به ساحل رود رساندند.  
**همیت‌املایی** سور (به معنی جشن و ضیافت، با «صور» به معنی شیپور اشتباه نشود).

و امیر از آن جهان آمد، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباش شده بود و برنشست و بهزودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و آعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خوش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.

از آن جهان آمده؛ نجات یافته از مرگ / گردناند جامه؛ عوض کردن لباس / تباه؛ آشفته و پریشان / کوشک؛ کاخ تابستانی / تشویش؛ اضطراب / اعیان؛ بزرگان / خروش؛ فریاد / لشکری؛ نظامی / رعیت؛ مردم عادی و غیرنظامی و پادشاه که از مرگ نجات یافته بود، وارد چادر شد و لباسش را عوض کرد و خیس و آشفته شده بود و سوار بر اسب شد و به سرعت به کاخ تابستانی‌اش آمد؛ زیرا خبری ناگوار در لشکرگاه پیچیده بود و اضطرابی بسیار به پا شده بود و بزرگان و وزیر به استقبال او رفتند. هنگامی که پادشاه را سلامت دیدند، فریاد شادمانی و دعای بسیار از نظامی و غیرنظامی برخاست و آن قدر صدقه دادند که قابل شمارش نبود.

**کتابه** «از آن جهان آمده» کنایه از «کسی که از مرگ نجات یافته»

**دستور** در جمله «اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده» فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است.

**همیت‌املایی** اضطراب، رعیت، صدقه

## این یه نکته رو هم یاد بگیری چیزی نمی‌شه!

«ایجاز» به معنی کوتاه سخن‌گفتن است؛ به تعبیر دیگر ایجاز یعنی این‌که حرفت را در کم‌ترین کلمات ممکن بزنی. نقطه مقابل ایجاز، «اطناب» است که به معنی درازگویی است. ایجاز و اطناب اگر در شکل هنری آن به کار روند، از شگردها و تکنیک‌های نویسنده‌گی به حساب می‌آیند. همان‌طور که احتمالاً متوجه شده‌اید مؤلف تاریخ بهقهی از ایجاز بهره بسیار برده است. اکثر جملات در این کتاب کوتاه و فشرده هستند و معنای مورد نظر با کم‌ترین کلمات ممکن بیان گردیده است. یکی دیگر از ویزگی‌های زبانی و سبکی تاریخ بهقهی استفاده بسیار از «و» ربط در میان جملات است.





و دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و ضعف که افتاد و سلامت که به آن مقرر شد و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهنده شکر این را، و نبسته آمد و به توقيع، مؤگد گشت و میشان برفتند.

غزنین: نام شهری است، پایتخت غزنی‌بان / جمله: همه / صعب: دشوار، سخت / مقرون: پیوسته، همراه / مثال دادن: فرمان دادن / درم: درهم / ممالک: سرزمین‌ها / مستحق: نیازمند / شکر این را: برای شکرگزاری این موضوع / نبسته: نوشته / توقيع: امضاكردن فرمان، مهرکردن نامه و فرمان / موگد: تأکیدشده، استوار / مبیش: نویددهنده، مژده‌رسان

● و روز بعد پادشاه فرمان داد نامه‌ها بنویسند به مردم شهر غزنین و همه کشور در مورد این حادثه بزرگ و سخت که پیش آمد و سلامتی که با آن همراه گشت و فرمان داد تا یک میلیون سکه نقره به مردم غزنین و دو میلیون سکه نقره در مناطق دیگر به نیازمندان و فقرا بدنهند برای شکرگزاری این اتفاق و نوشته شد و با امضای پادشاه بر آن تأکید شد و بشارت‌دهندگان به راه افتادند.

**مجاز** غزنین مجاز از مردم غزنین

**دستور** «نبشتن» صورتی تاریخی از فعل نوشتن و «نبشته‌آمدن» صورت مجھول آن است.

## جمله معلوم، جمله مجھول

به این دو جمله توجه کنید:

ب) غذا خورده شد.

الف) اصغر غذایش را خورد.

در جمله اول، نهاد جمله، اصغر است، اما در جمله دوم، مفعولِ جمله نخست؛ یعنی «غذا» نهاد قرار گرفته است. به جمله «الف»

جمله معلوم و به جمله «ب» جمله مجھول گفته می‌شود.

برای مجھول کردن یک جمله:

۱) نهاد را حذف می‌کنیم و مفعول را در جایگاه نهاد قرار می‌دهیم. همچنین نشانه مفعول، یعنی «را» حذف می‌شود.

۲) به فعل جمله «ه» اضافه می‌کنیم (صفت مفعولی می‌سازیم).

۳) صیغه مناسب (به لحاظ زمان و شخص) از فعل «شدن» را به آن اضافه می‌کنیم.

کاتبان نامه‌ها را نوشتند ← نامه‌ها نوشته شد.

در گذشته گاهی به جای «شدن» از افعالی دیگر (مثل آمدن، گشتن و ...) برای مجھول کردن فعل استفاده می‌شد:

کاتبان نامه‌ها را نوشتند ← نامه‌ها نوشته آمد.



و روز پنجشنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان‌که بار نتوانست داد و محجوب گشت از مردمان، مگر از اطباء و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چون شود.

● سرسام: ورم مغز، سرگیجه و پریشانی، هذیان / باردادن: اجازه دیدار دادن / محجوب: پنهان، مستور / مگر: به‌جز / اطباء: جمع طبیب، پزشکان / متحیر: سرگردان، حیران، سرگشته

● روز پنجشنبه، پادشاه تب کرد، تبی داغ و سرگیجه پیدا کرد، آن‌گونه که نمی‌توانست به کسی اجازه دیدار دهد و کسی او را نمی‌دید، به‌جز پزشکان و چند نفر از خدمتکاران مرد و زن، مردم بسیار سرگشته و حیران شدند که عاقبت ماجرا چگونه می‌شود.

**مجاز** دل‌ها مجاز از مردم

**دستور** «تنی چند» ترکیب وصفی مقلوب است (= چند تن).

**اهمیت املائی** سرسام، محجوب (هم‌خانواده با حجاب)، اطباء (هم‌خانواده با طبیب، طب، مطب)، متحیر (هم‌خانواده با حیران، تحیر)

تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نکت بیرون می‌آورد و از بسیاری نکت، چیزی که در او کراهیتی نبود، می‌فرستاد فرود سرای، به دست من و من به آگاهی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدمی‌تا آن گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین و من نکت آن نامه‌ها پیش بدم و بشارتی بود. آگاهی بسته و پیش برد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تو را امیر می‌بخواند.»

● عارضه: حادثه، بیماری / نکت: جمع نکته، نکته‌ها (از بسیاری نکت: از میان نکته‌های بسیار) / کراهیت: ناپسندی / فرود سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران / خیرخیر: سریع / بشارت: خبر خوش، مژده / بسته: گرفت / برآمدن: خارج شدن، پدیدآمدن از زمانی که این بیماری و حادثه پیش آمده بود، بونصر نکته‌های نامه‌های رسیده را سخاً خودش می‌نوشت و از میان نکته‌های بسیار، هر آن‌چه را که چیز ناپسند و ناراحت‌کننده‌ای در آن نبود، به اندرونی می‌فرستاد، به دست من و من به آگاهی خدمتکار می‌دادم و سریع پاسخ آن را می‌آوردم و امیر را اصلاً نمی‌دیدم تا زمانی که نامه‌هایی از سوی پسران علی تکین رسید و من نکته‌های آن نامه‌ها را به نزد پادشاه بدم و خبر خوشی در آن‌ها بود. آگاهی آن را گرفت و به نزد امیر برد. پس از مدتی آمد و گفت: ای ابوالفضل، امیر تو را احضار کرده است.



**دستور** «را» در جمله نخست جانشین کسره است: نامه‌های رسیده را نکت نکت نامه‌های رسیده را. توجه داشته باشد که «به خط خویش» در میان مضاف و مضالف الیه (نکت و نامه‌های رسیده) آمده است و همین مسئله ممکن است شما را به اشتباه بیندازد. حرف «ی» در فعل «ندیدمی» نشانه استمرار است: ندیدمی نمی‌دیدم.

**اهمیت املایی** عارضه، نکت (هم خانواده با نکته)، کراهیت (هم خانواده با مکروه، کریه)، آغاجی

بیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پر بیخ بر زیر آن و امیر را یافتم آن جا بر زیر تخت نشسته، پیراهن توپی، مخنثه در گردن، عقدی همه کافور و ابوالعلای طبیب آن جا زیر تخت نشسته دیدم.

کتان: گیاهی است که از یاف ساقه‌های آن در نستاجی استفاده می‌کنند.  **TAS**: کاسه مسی / زیر: بالا، مقابل زیر / توپی: منسوب به توپ، پارچه‌های نازک کتانی که نخست در شهر توپ می‌بافتند /  **عقد**: گردن بند /  **کافور**: گیاهی خوشبو و دارای خواص دارویی •  **جلو رفتم**. دیدم اتاق را تاریک کرده‌اند و پرده‌هایی از جنس کتان آویزان کرده‌اند و آن‌ها را خیس کرده‌اند و شاخه‌های (دارویی) بسیاری گذاشتند و کاسه‌های مسی بزرگ پر بیخ بر روی آن قرار داده‌اند و امیر را دیدم آن جا روی تخت نشسته، با پیراهن بسیار نازک [منسوب به شهر توپ] و گردن بندی از جنس کافور (یا به سفیدی کافور) داشت و ابوالعلای پزشک را نیز دیدم که پایین تخت نشسته بود.

**اهمیت املایی** **TAS**, توپی، مخنثه، عقد

گفت: «بونصر را بگوی که امروز ذرستم و در این دو سه روز، بار داده‌اید که علت و تب تمامی زایل شد.»

درست: تندرنست، سالم /  **علت**: بیماری /  **زایل شدن**: نابودشدن، برطرف شدن

گفت: «به بونصر بگو که امروز حالم خوب است و در این دو سه روز، اجازه دیدار به مردم داده شود؛ زیرا بیماری و تب به کلی از بین رفته است.»

**دستور** نقش دستوری «بونصر» متمم است نه مفعول: بونصر را بگو به بونصر بگو. جمله «بار داده آید» مجھول است:

امیر بار بدھد  **بار داده آید (= داده شود)**  
مجهول معلوم

**اهمیت املایی**  **علت** (هم خانواده با علیل، معلوم)، زایل (هم خانواده با زوال)

من بازگشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجدۀ شکر کرد خدای را عَزَّ و جَلَ بر سلامت امیر، و نامه نبشه آمد. نزدیک آغاجی بُردم و راه یافتم، تا سعادت دیدار همایون خداوند دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقيع کرد و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامیست سوی بونصر در بابی، تا داده آید.» گفتمن: «چنین کنم.» و بازگشتم با نامه توقيعی و این حال را با بونصر بگفتمن.

•  **عَزَّ و جَلَ**: عزیز است و بزرگ و ارجمند /  **راه یافتن**: اجازه ورود یافتن /  **همایون**: خجسته، مبارک، نیکبخت /  **خداوند**: پادشاه / دوات: جای مرگ /  **توقيع**: امضا کردن فرمان، مهر کردن نامه و فرمان /  **گسیل کردن**: فرستادن /  **باب**: موضوع (در بابی: درباره موضوعی) /  **نامه توقيعی**: نامه امضاشده

من برگشتم و آن چه را پیش آمده بود، به بونصر گفتمن. بسیار شاد شد و خدای بزرگ را به خاطر سلامت پادشاه سجده کرد و نامه نوشته شد. نامه را به نزد آغاجی برد و اجازه حضور یافتم، تا بار دیگر خوشبختی ملاقات چهره مبارک پادشاه را یافتم. آن نامه را خواند و ظرف جوهر را خواست و نامه را امضا کرد و گفت: وقتی نامه‌ها فرستاده شد، تو برگرد که درباره موضوعی پیامی برای بونصر دارم، برگرد تا (پیام) داده شود. گفتم چنین می‌کنم و بازگشتم با نامه امضاشده و این اتفاقات را به بونصر گفتمن.

**دستور** جمله‌های «نامه نبشه آمد»، «نامه‌ها گسیل کرده شود» و «داده آید» مجھول هستند: او نامه را نوشت  **مجھول نامه نبشه آمد (= نوشته شد)** او نامه‌ها را گسیل کند  **مجھول نامه‌ها گسیل کرده شود، پیام را بدھم مجھول پیام داده آید (= داده شود)**

**اهمیت املایی**  **عَزَّ و جَلَ**, سعادت (هم خانواده با سعد، مسعود)، همایون، دوات، توقيع، گسیل کردن

### این یه نکنه رو هم یاد بگیری چیزی نمی شه!

«خداوند» و «خدا» جدا از «آفریدگار» در گذشته به دو معنی دیگر نیز به کار می‌رفته‌اند:

۱) صاحب، مالک: خداوند شمشیر و زیینه کفش فرازنده کاویانی در فرش

۲) پادشاه، فرمانروا: خداوند ما، نوح فرخ نژاد که بر شهرباری بگسترده داد





و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود و خیلشاون و سوار را گسیل کرده. پس، رُقعتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود، باز نمود و مرا داد. و ببردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: «نیک آمد» و آگاجی خادم را گفت: «کیسه‌ها بیاورا».

دبیر: نویسنده، کاتب / کافی: دانای کار، باکفایت / قلم درنهادن: نوشتن، مشغول نوشتن شدن / نماز پیشین: نماز ظهر / مهمات: کارهای مهم و خطیر / فارغ‌شدن: آسوده‌شدن از کار / خیلشاون: گروه نوکران و چاکران / گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن / رُقعت: رقعه، نامه کوتاه / نیک آمد: خوب شد و این مرد بزرگ و نویسنده با کفایت، با شادمانی، شروع به نوشتن کرد و تا قبل از نماز ظهر، از این کارهای مهم رها شده بود (این کارهای مهم را تمام کرده بود) و گروه نوکران و چاکران و سواران را فرستاده بود. بعد از آن نامه‌ای نوشته به پادشاه و هر کاری را که کرده بود در آن بیان کرد و به من داد. نامه را بردم و اجازه حضور یافتم و به امیر دادم و امیر بخواند و گفت: خوب شد و به آگاجی خدمتکار گفت کیسه‌ها را بیاورا / دستور در جمله «سوار را گسیل کرده» نشانه جمع «ان» و فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده‌اند: سواران را گسیل کرده بود (= فرستاده بود). نقش دستوری «آگاجی خادم» متمم است: آگاجی خادم را گفت به آگاجی خادم گفت. / جمله آخر از جهت ایجاز و کوتاهی جملات قابل توجه است: و ببردم و برسانیدم و امیر بخواند / اهمیت املای نشاط، خیلشاون، رُقعت

و مرگفت: «بستان؛ در هر کیسه، هزار مثقال زر پاره است. بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بستان رزین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست. و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد حلال بی شبهت باشد، از این فرماییم؛ می‌شنویم که قاضی بست، بوالحسن بولانی و پسرش بوکر سخت تنگدست‌اند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشتن را ضیعتکی حلال خرند و فراغ تر بتوانند زیست و ما حق این نعمت تدرستی که باز یافتمیم، لختی گزارده باشیم.»

ستاندن: گرفتن (بستان: بگیر) / مثقال: واحدی برای وزن معادل ۴۶۴ گرم / زر پاره: قراضه و خردۀ زر، زر سگه‌شده / غزو: جنگ کردن با کفار / گداختن: ذوب کردن / بی شبهت: بی تردید، بی شک / ضیعت: زمین زراعی (ضیعتک: زمین زراعتی کوچک) / فراغ تر: آسوده‌تر، راحت‌تر / لختی: اندکی / گزارده باشیم: به جا آورده باشیم و سلطان مسعود بد من گفت: بگیر. در هر کیسه هزار مثقال قطعه طلا است. به بونصر بگو این همان طلاهایی است که پدر ما (سلطان محمود) از جنگ با کفار در هندوستان آورده است و بتهاي طلایي را شکسته و ذوب کرده و قطعه قطعه کرده است؛ پس از حلال ترین مال هاست و در هر سفری برای ما از این طلاها بیاورند تا صدقه‌ای که قرار است بدھیم، بی هیچ تردیدی حلال باشد، دستور می‌دهیم از این طلاها بدھند و می‌شنویم که قاضی بست، بوالحسن بولانی و پسرش بوکر، بسیار فقیرند و از کسی چیزی نمی‌گیرند و زمین زراعتی کوچکی دارند. یک کیسه باید به پدر داد و یک کیسه به پسر؛ تا برای خود زمین زراعتی کوچک و حلای بخیرند و راحت‌تر بتوانند زندگی کنند و ما هم حق نعمت سلامتی را که دوباره یافتمیم، کمی به جا آورده باشیم.» دستور «بونصر» در «بونصر را بگویی» متمم است نه مفعول: به بونصر بگو. «را» در جملات «ما را» و «خویشتن را» به معنای حرف اضافه است (ما را = برای ما؛ خویشتن را = برای خویشتن).

اهمیت املای مثقال، حلال تر، صدقه، حلال بی شبهت، ضیعت، گزاردن

من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم.

دعا کرد و گفت: «خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که بوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده دزم درمانده‌اند.» و به خانه بازگشت و کیسه‌ها با وی بردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامندن. بونصر، پیغام امیر به قاضی رسانید.

بستدم: گرفتم / حال باز گفتم: ماجرا را تعریف کردم / خداوند: پادشاه / وقت باشد: مدتی است / خواندن: فرآخواندن، احضار کردن من کیسه‌ها را گرفتم و به نزد بونصر آوردم و ماجرا را تعریف کردم. بونصر (پادشاه را) دعا کرد و گفت: «پادشاه کار خیلی خوبی کرد. شنیده‌ام که بوالحسن و پسرش گاهی برای ده سکه نقره درمانده‌اند». و به خانه برگشت و کیسه‌ها را با او بردند و بعد از نماز، کسی را فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را احضار کرد و آمدند. بونصر پیغام پادشاه را به قاضی رساند. دستور «سخت» قید است، در معنی «بسیار». / در جمله «کس فرستاد»، «کس» مفعول است.



بسیار دعا کرد و گفت: «این صلت فخر است. پذیرفتم و بازدادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دربایست نیست اما چون به آن چه دارم و اندک است، قانع، وزر و ویال این، چه به کار آید؟»

● صلت: بخشش / فخر: افتخار / به کار نبودن: به کار نیامدن / دربایست: نیاز، ضرورت (مرا دربایست نیست: من به آن ها نیاز ندارم) / وزر: بار سنگین، در اینجا بار گناه / ویال: سختی و عذاب، گناه

● قاضی (پادشاه را) بسیار دعا کرد و گفت: «این هدیه مایه افتخار من است. آن را پذیرفتم و بازگرداندم؛ زیرا به کار من نمی آید و قیامت بسیار نزدیک است. حساب این پول ها را نمی توانم پس بدهم و نمی گویم که به آن ها نیاز ندارم؛ اما چون به مال کمی که دارم، قانع، چرا گناه و عذاب این پول ها را بپذیرم؟ (بار گناه و عذاب این پول ها را نمی پذیرم).»

● دستور در جمله های «این صلت فخر است»، «حساب این نتوانم داد» و «وزر و ویال این به چه کار آید» «این» ضمیر اشاره است و نقش آن در جمله اول نهاد و در جمله های دومی و سومی مضافق الیه است. جمله پایانی، پرسش انکاری است: به چه کار آید؟ ← به کار نمی آید.

**اهمیت املایی** صلت، قانع، وزر و ویال

بونصر گفت: «ای سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّي سلطان محمود به غزو از بتخانهها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می روا دارد ستدن، آن، قاضی همی نستائد؟!»

● سبحان الله: پاک و منزه است خداوند (برای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادل شگفتای) / امیرالمؤمنین: پادشاه مؤمنان، در اینجا خلیفة بغداد را داشتن: جایزدانستن / ستدن: ستاندن، دریافت کردن (می روا دارد ستدن: گرفتن آن را جایز می داند)

● بونصر گفت: «شگفتای طلایی که سلطان محمود در جنگ با کفار از بتخانهها و با شمشیر و جنگ آورده است و بت ها را شکسته و تکددک کرده و خلیفه بغداد گرفتن آن را جایز می داند، قاضی آن را قبول نمی کند؟»

**معجاز** شمشیر مجاز از جنگ / زر مجاز از سگه طلا

● دستور در جمله «آن را می روا دارد ستدن» حرف «را» از نوع جانشین کسره است، فقط کمی جمله به هم ریخته و کار را دشوار کرده است: آن را امیرالمؤمنین می روا دارد ستدن ← امیرالمؤمنین آن را ستدن روا می دارد ← امیرالمؤمنین ستدن آن را روا می دارد.

گفت: «زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهدۀ این نشوم.»

خداوند: پادشاه، صاحب / ولایت: کشور، رهبری / خواجه: سرور، بزرگ / بر من پوشیده است: برای من مشخص نیست / سنت: روش، شیوه (در اینجا روش جنگ های پیامبر ﷺ) / در عهدۀ شدن: پذیرفتن مستولیت

● قاضی گفت: «زندگی پادشاه طولانی باد؛ وضعیت خلیفه فرق می کند؛ زیرا او صاحب کشور است و آن بزرگوار = خوجه بونصر] با سلطان محمود در جنگها بوده است ولی من نبوده ام و برای من مشخص نیست که آن جنگ ها مطابق سنت پیامبر ﷺ بوده است یا نه. من این پول را نمی پذیرم و مستولیت آن را قبول نمی کنم.»

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردان خویش و به مُسْتَحِقَان و درویشان ده.» گفت: «من هیچ مُسْتَحِق نشناسم در بُست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر بَرَد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهدۀ قبول نکنم.»

● مستحق: نیازمند / مرا چه افتاده است: به من چه بُرطی دارد / شماردادن: حساب پس دادن  
**معجاز** زر مجاز از سگه طلا

● بونصر گفت: «اگر تو نمی پذیری، به شاگردان خود و نیازمندان و فقرا بده». قاضی گفت: «من هیچ نیازمندی در شهر بُست نمی شناسم که بتوان این سگدها را به او داد و هم‌گرچه شده که سگهها را کس دیگر ببرد و در قیامت من حساب آن را پس بدهم؟ بد هیچ وجه این مسئولیت را قبول نمی کنم.»

**اهمیت املایی** مستحق



بونصر پسرش را گفت: «تو از آن خویش بستان» گفت: «زندگانی خواجه عمید دراز باد؛ علی آئی حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردمی؛ پس، چه جای آن که سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آن‌چه دارم از اندک‌مایه حظام دنیا حال است و کفايت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

عمید: سرور، وزیر، رئیس قوم، علی آئی حال: در هر حال، توقف: ایستادن در صف روز قیامت برای حساب و کتاب، حظام: هر چیز خشک، مال اندک (حظام دنیا: مال ناچیز دنیابی)

● بونصر به پسر قاضی گفت: «تو سهم خودت را بردار». پسر قاضی گفت: «زندگانی خواجه بزرگ (بونصر) طولانی باد. به هر حال من هم فرزند همین پدر هستم که این سخنان را گفت و دانش از او آموخته‌ام و اگر در تمام عمرم یک روز او را دیده بودم و از احوال و عادات او خبر داشتم، واجب بود که در تمام عمرم از او پیروی کنم. چه برسد به این که سال‌هاست احوال و عادات او را دیده‌ام (به او اعتماد کامل دارم) و من هم از همان حساب و کتاب و روز قیامت که او می‌ترسد می‌ترسم و آن‌چه که از مقدار کم مال دنیا دارم حلال است و کافی است و به هیچ پول بیشتری نیاز ندارم.»

استعاره حُطام استعاره از مال بی‌ارزش دنیا

أهمية املائي عَمِيد، علی آئی حال، حظام، حلال، حاجتمند

بونصر گفت: «الله ذَرْكُماً: بزرگاً كه شما دو تنبیداً و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند بود و از این یاد می‌کرد. و دیگر روز، یعنی نیشت به امیر و حال باز نمود و زیر باز فرستاد.

الله ذَرْكُماً: خدا خیرتان دهد. اندیشه‌مند: اندوهگین، متفکر

● بونصر گفت: خدا خیرتان دهد؛ شما دو نفر چه انسان‌های بزرگی هستید و گریه کرد و آن‌ها را برگرداند و باقی روز اندوهگین بود و این ماجرا را به یاد می‌آورد و روز دیگر نامه‌ای نوشت به پادشاه و ماجرا را تعریف کرد و طلا را پس فرستاد.

محاجز زر مجاز از سُنّة طلا

أهمية املائي لِلَّهِ ذَرْكُماً

تاریخ بیوچی، ابوالفضل بیوچی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ از متن درس، با توجه به رابطه معنایی «تناسب» واژه‌های مناسب انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

حیلناش: حشم، لشکری

رُقعت: توقیع، نُکت

۲ معادل معنایی فعل‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

فرمان داد: مثال داد

سوار اسب شد: برنشست

اجازه حضور داده شود: بار داده آید

۳ کاربرد معنایی واژه «محجوب» را در عبارت‌های زیر بررسی کنید.

محجوب گشت از مردمان، مگر از اطباء و ...

مردی محجوب بود و دیده و دلش از گناه بد دور.

در جمله نخست به معنی «پنهان، مستور» است و در جمله دوم به معنی «با حجب و حیا».

۴ به دو جمله زیر و تفاوت آن‌ها توجه کنید.

(الف) مردم کتاب می‌خوانند.

(ب) کتاب خوانده می‌شود.

فعل جمله «الف» به «نهاد» و فعل جمله «ب» به نهادی که قبلًا مفعول بوده است، نسبت داده شده است. فعل جمله «الف» را «معلوم» و فعل جمله دوم را «جهول» می‌نامیم.



با دقیقت در جدول زیر، با ساخت و شیوه مجهول کردن جمله معلوم آشنا می‌شویم:

| فعل             | مفعول | نهاد | ساخت  |
|-----------------|-------|------|-------|
| می‌خواهد        | کتاب  | مریم | معلوم |
| خوانده می‌شود   | ➡     | کتاب | مجهول |
| خواهد خواند     | کتاب  | مریم | معلوم |
| خوانده خواهد شد | ➡     | کتاب | مجهول |

همان طور که می‌بینید در مجهول ساختن جمله معلوم:

- الف) نهاد جمله معلوم را حذف می‌کنیم؛  
 ب) مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می‌دهیم؛  
 پ) فعل اصلی جمله را به شکل «بن ماضی + -ه» می‌نویسیم؛ سپس، از «شدن»، فعلی مناسب با زمان فعل اصلی می‌آوریم.  
 ت) در مرحله آخر، شناسه فعل را با نهاد جدید، از نظر شمار (فرد یا جمع) مطابقت می‌دهیم.  
**توجه** امروزه، فعل مجهول به کمک مصدر «شدن» ساخته می‌شد اما در گذشته، با فعل‌های دیگری، مانند «آمدن» و «گشتن» نیز ساخته می‌شد.  
 ● اکنون از متن درس، نمونه‌هایی از فعل مجهول بیایید و معادل امروزی آن‌ها را بنویسید.  
 نبیشه آمد = نوشته شد      بار داده آید = اجازه داده شود

### قلمرو ادبی

- ۱ دو نمونه از ویژگی‌های نثر متن درس را بیایید.  
 نثری ساده و موخر، با جملات کوتاه و سرشار از توصیف‌های دقیق.  
**نمونه** و ببردم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: خوب شد. (مثال سادگی، ایجاز و کوتاهی جملات)  
 امیر را یافتم آن‌جا بر زیر تخت نشسته، پیراهن توzi، مخنچه در گردن (مثال توصیف دقیق)  
 ۲ در عبارت‌های زیر، «مجاز»‌ها را بیایید و مفهوم آن‌ها را بنویسید.  
 الف) به کران آب کفورد آمدند و خیمه‌ها و شراع‌ها زده بودند. «آب» مجاز از «رود»  
 ب) رزی که سلطان محمود به گزو از بتخاندها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده. «شمشیر» مجاز از «جنگ»

### قلمرو فکری

- ۱ معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.  
 امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.  
 پادشاه که از مرگ نجات یافته بود، وارد چادر شد و لباسش را عوض کرد.  
 ۲ با توجه به جمله «این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم درنهاد.»:  
 الف) مقصود از «این مرد» چه کسی است؟ بونصر مشکان استاد بیهقی  
 ب) «دبیر کافی» به چه معناست؟ نویسنده باکفایت  
 ۳ گوینده عبارت زیر، از کدام فضیلت‌های اخلاقی برخوردار است؟  
 «آن چه دارم از خطاطِ دنیا حلال است و کفايت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیست.»  
 قانع‌بودن به دارایی خویش و اهمیت‌دادن به حلال بودن مال  
 ۴ درباره مناسبت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.  
 حساب خود این‌جا کن، آسوده دل شو می‌فکن به روز جزا کار خود را **حساب تبریزی**  
 مفهوم بیت صائب تبریزی آن است که انسان باید در این دنیا، خودش، به حساب خودش رسیدگی کند تا در روز جزا و آخرت راحت‌تر باشد. دقیقاً  
 قاضی بُست نیز چنین رفتاری داشت و به دلیل نزدیک دانستن روز قیامت، از پذیرفتن پول امیر سر باز زد.

### شعراخانی زاغ و کبک

- ۱ زاغی از آن‌جا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید

- فراغ، آسایش، آسودگی، **گزیدن**: انتخاب کردن / راغ، دامنه کوه، صحراء  
 زاغی که به دنبال آسودگی و آرامش بود، از باغی به دامنه کوهی کوچ کرد.  
**جنس‌ناهیسان** زاغ، باغ، راغ، فراغ، راغ، **واج‌آرایی** تکرار صامت / **کنایه** «رخت‌کشیدن» کنایه از «کوچ کردن» **ناسب** باغ و راغ  
**امیت‌املی** زاغ، فراغ (هم‌خانواده با فراتت)، راغ

۱- حرف تکرارشده در این جا حرف «غ» است اما در واچ آرایی به واچ یعنی صدا توجه داریم. باید حواتستان جمع باشد که در زبان‌شناسی، واچی به صورت «غ» وجود ندارد و این حرف، تجلی نوشتاری دیگر همان واچ /ق/ است (چون صدای آن‌ها یکی است). این قاعده در مورد صورت‌های نوشتاری مختلف واچ‌های /ز/، /س/، /ه/، /ت/، /د/، /نیز صدق می‌کند.



### دید یکی عرصه به دامان کوه عرضه‌ده مخزن پنهان کوه

عرصه: میدان، جای وسیع / عرضه‌ده: نشان‌دهنده / مخزن: گنجینه، خزانه

- زاغ، در دامنه کوه، جایی وسیع دید که در آن جا، دامن پر از گل و سبزه کوه، نشان از گنج نهفته در دل کوه داشت (بسیار زیبا بود).

**چناس تاهمسان** عرصه، عرضه **تشخیص** عرضه‌کننده بودن عرصه<sup>۱</sup> **تکرار** کوه

**دستور** «عرضه‌ده» صفت فاعلی مرگب مرخم است (= عرضه‌دهنده) / «یکی عرصه» در مصراج اول مفعول است.

**اهمیت املایی** عرصه، عرضه، مخزن (هم‌خانواده با خزینه، خزانه)

### نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضه فیروزه‌فام

نادره: بی‌مانند، کم‌نظیر / جمال: زیبایی / تمام: کامل / شاهد: زیبا، خوب‌رو، معشوق / **روضه**: باغ، گلزار / **فیروزه‌فام**: به رنگ فیروزه، فیروزه‌رنگ

- کبکی کمیاب، با زیبایی کامل، زیباروی آن باغ و گلزار سبز بود.

**دستور** فعل «بود» به قرینه معنایی از انتهای بیت حذف شده است.

**اهمیت املایی** شاهد، روضه، فیروزه‌فام

### هم خطواتش متناسب به هم هم خطواتش متناسب به هم

**خطوات**: جمع خطوه، گامها، قدم‌ها / **متنارب**: نزدیک‌شونده، همگرا

- هم حرکات کبک با هم متناسب و هماهنگ بود و هم به زیبایی و نزدیک به هم قدم برمه داشت.

**واح آرایی** تکرار صامت / **تکرار** هم **تصبیح** همه کلمات هر دو مصراج، به ترتیب و دو به دو، با یکدیگر سجع متوازی دارند.

**دستور** فعل «بود» از آخر هر دو مصراج به قرینه لفظی حذف شده است.

**اهمیت املایی** خطوات، متنارب

### zag chow did an reh roftare ra ۵ وان روشن و جنبش هموار را

رفتار: رفتن، با ناز راه‌رفتن / **روشن**: حرکت‌کردن، رفتن؛ شیوه / **جنبش** هموار: نرم و آهسته راه‌رفتن، حرکت موزون

- هنگامی که زاغ، آن راه‌رفتن با ناز و نرم و آهسته را دید (ادامه معنی در بیت بعد)،

**تناسب** ره، رفتار، روشن و جنبش

**دستور** «رفتار»، «روشن» و «جنبش» هر سه صفت فاعلی‌اند: رفت + ار؛ رو (بن مضارع رفتن) + ش؛ جنب + ش.

### بازکشید از روشن خویش پای در پی او کرد به تقليید جای

جای‌کردن: عازم و رهسپار شدن، حرکت‌کردن

- راه‌رفتن عادی خود را ترک کرد و از روی تقليید، به دنبال کبک به راه افتاد.

**چناس تاهمسان** پای، جای / پای، بی **کنایه** «پای بازکشیدن» کنایه از «ترک کردن» **واح آرایی** تکرار صامت / ش /

**دستور** مرجع ضمیر «او» در مصراج دوم «کبک» است.

### بر قدم او قدمی می‌کشید وز قلم او رقمی می‌کشید

قدم‌کشیدن: راه‌رفتن / رقم‌کشیدن: نوشتن، نگاشتن

- زاغ همچون کبک قدم برمه داشت و راه می‌رفت و از راه‌رفتن کبک تقليید می‌کرد.

**کنایه** «قدم‌کشیدن» کنایه از «راه‌رفتن» **چناس تاهمسان** قدم، قلم **واح آرایی** تکرار صامت‌های مق / م / **تناسب** قلم، رقم و کشیدن

**تکرار** قدم، او، می‌کشید **تصبیح** همه کلمات هر دو مصraig، به ترتیب و دو به دو، با یکدیگر هم‌وزن هستند.

**دستور** مرجع ضمیر «او» در هر دو مصraig «کبک» است.

### در پی اش آقصه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار

آقصه: خلاصه / **مرغزار**: سبزه‌زار، چراگاه، علفزار / **قاعده**: روش، شیوه / **روزی سه چار**: سه چهار روز

- خلاصه زاغ، چند روزی در آن چمنزار زیبا، به این شیوه به دنبال کبک راه رفت (از او تقليید کرد).

**دستور** مرجع ضمیر پیوسته «ـش» در مصraig اول «کبک» است. «روزی سه چار» ترکیب وصفی مقلوب است.

**اهمیت املایی** آقصه، مرغزار

۱- «دامان کوه» را اضافه استعاری و تشخیص نگرفته‌ایم، چرا که کلمه دامان در مورد کوه، به معنی دامن نیست! باید توجه داشت که یکی از معانی «دامان»، «حاشیه و کناره» است و در ترکیب «دامان کوه»، دامان به این معنایست و بنا براین تشخیصی در کار نیست.



### عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته

خامی: بی تجربگی، ساده دلی، نادانی / سوخته: زبان دیده، ضرر کرده / رهروی: راه رفتن، حرکت

● عاقبت، زاغ، در حالی که از نادانی و خامی خود ضرر کرده بود و هنوز راه رفتن کبک را نیز نیاموخته بود (ادامه معنی در بیت بعد).

● متناقض نبا ۱ سوختن از خامی **کتابه** «خامی» کنایه از «بی تجربگی» / «سوختن» کنایه از «زبان دیدن» **واح آرایی** تکرار صامت رخ /

### ۱۰ کرد فرامش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش

فرامش: مخفف فراموش / غرامت زده: توان زده، کسی که غرامت کشد.

● راه رفتن خود را نیز فراموش کرد و از تقلید خود زبان دید و پشیمان شد.

● دستور در مصراع اول «ره» مفعول است.

● اهمیت املایی غرامت

تفصیل الامار، باهی

## • تست های فصل یکم

۱- هر دو واژه کدام گزینه کاملاً درست معنی شده است؟

(۱) (زندان: چانه) - (حمیت: دارای همت)

(۲) (دغل: ناراستی) - (قوت: رزق روزانه)

(۳) (شوریدرنگ: - آشفته حال) - (فروماندن: عمیق شدن)

(۴) (حلوت: شیرینی) - (صنع: جوانمردی)

۲- معنی «شاهد» در کدام گزینه با سایر گزینه ها متفاوت است؟

(۱) روی دل از این شاهد بدمهر بگردان کانجا که جمال است علی القطع وفا نیست

(۲) باز نیازم به شاهد و می و شمع است هر سه تویی ز آن به سوی توست نیازم

(۳) شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بندۀ طلعت آن باش که آنی دارد

(۴) قول او بر جهل او هم حجت است و هم دلیل فضل من بر عقل من هم شاهد است و هم یمین (یمین = سوگند)

۳- چند واژه درست معنی شده است؟

شراع: بادبان) - (ناو: کشتی بزرگ) - (صلت: دید و بازدید) - (چاشتگاه: نزدیک ظهر) - (دبیر: کاتب) - (خیلتاش: گروه نوکران) -

(برنشستن: پیاده شدن)

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

۴- در کدام گزینه غلط املایی وجود ندارد؟

(۱) آن چه دارم از حتم دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.

(۲) زری که سلطان محمود به غزو از بتخاندها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرد.

(۳) دیگر روز امیر نامه ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و سعب که افتاد.

(۴) امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد و مهجهوب گشت از مردمان.

۵- در کدام گزینه غلط املایی وجود دارد؟

(۱) مهم و خطیر - مطریب و نوازنه - قضا و تقدير - غرامت زده و زیان زده

(۲) ضیعت و زمین - سرسام و سرگیجه - روزه و باغ - اطباء و پزشکان

(۳) عارضه و بیماری - کراهیت و ناپسندی - میشر و مژده رسان - مرغزار و دشت

(۴) زایل شدن و برطرف شدن - راغ و صhra - آغاجی خادم - توقیع رقه

۶- واژه مشخص شده در کدام گزینه از نظر املایی نادرست است؟

(۱) سلطان آب خواست و طهارت کرد و دور کعت نمار بگزارد.

(۲) ایشان را بر بام کوشک بازداشت بی آب و به وقت افطار بیرون نگذشت.

(۳) ایشان را بر بام کوشک بازداشت بی آب و به وقت افطار بیرون نگذشت.

۱- با این آرایه در درس های آینده آشنا می شوید.



۷- واژه انتخاب شده در کدام گزینه از نظر املایی نادرست است؟

- (۱) مهربا - محراب (جهانیان خم ابرویت  
 پس از تو جهان را چه ماتم چه سور - صور)  
 (۲) زمان چون تو را از جهان کرد دور  
 (۳) حاکم عادلی و دانادل  
 (۴) پای بر دست شرع و سر پرشور

۸- در کدام عبارت آرایه «مجاز» به کار رفته است؟

- (۱) دیگر روز، امیر نامدها فرمود به غزنین و جملة مملکت بر این حادثه صعب که افتاد.  
 (۲) روز پنجشنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد.  
 (۳) تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامدهای رسیده را به خط خویش نکت بپرون می‌آورد.  
 (۴) این صلت فخر است. پذیرفتم و بازدادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است.

۹- در کدام گزینه «جناس همسان» به کار رفته است؟

- (۱) بلند آن سر که او خواهد بلندش  
 بماند آن چه رویاه از آن سیر خورد  
 ماند غرامت‌زده از کار خویش  
 کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست

۱۰- آرایه نوشته شده در مقابل کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) رزق هر چند بی‌گمان بر سد  
 (۲) دید یکی عرصه به دامان کوه  
 (۳) برو شیر دزندۀ باش ای دغل  
 (۴) کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست
- (کنایه) شرط عقل است جستن از درها  
 (ایهام) عرضه‌ده مخزن پنهان کوه  
 (تضاد) مینداز خود را چو رویاه شل  
 (مجاز) که دون همتان اند بی مغز و پوست

- ۱۱- واژه «دگر» در کدام گزینه نقشی برابر با نقش این واژه در بیت زیر دارد؟  
 «دگر روز باز اتفاق اوفتاد که روزی رسان قوت روزش بداد»  
 گفت‌وگویی دگر آورد به پیش  
 این بس بود که بار دگر زنده می‌شویم  
 دگر عضوها را نمایند قرار  
 اگر باشم شبی مهمان جانان

۱۲- واژه «شیر» با کدام واژه رابطه معنایی «تفسّن» ندارد؟

- |           |            |          |                |
|-----------|------------|----------|----------------|
| (۱) حیوان | (۲) لبینات | (۳) پلنگ | (۴) گربه‌سانان |
|-----------|------------|----------|----------------|
- ۱۳- معنی «شد» در کدام گزینه همانند معنی این فعل در بیت زیر است؟  
 «یقین مرد را دیده بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد»  
 قطره باران ما گوهر یکدانه شد  
 چاره نبود بر مقامش از چراغ  
 باز به یک جرעה می، عاقل و فرزانه شد  
 چو از او دور شد ایام شباب
- ۱۴- معنی «گشت» در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟  
 ز بدهدی گل گویی حکایت با صبا گفتیم  
 نخواهد جز به یادت گشت ساغر  
 به گریه دسته‌ها بر چشم ملان  
 چو گردباد همی گشت بر بیمن و یسار
- (۱) تو آتش گشتنی ای حافظ ولی با یار در نگرفت  
 (۲) نخواهد جز به نامت رفت خامه  
 (۳) زمانی گشت گرد چشم نالان  
 (۴) همی فکند به تیر و همی گرفت به یوز



- ۱۵- مجھول عبارت «پس از نماز امیر کشتی بخواست و ناوی ده بیاوردن» در کدام گزینه به درستی آمده است؟
- (۱) پس از نماز امیر خواسته شد و ناوی ده آورده شد.
  - (۲) پس از نماز کشتی خواسته شد و ناوی ده آورده می‌شود.
  - (۳) پس از نماز کشتی خواسته شد و ناوی ده آورده شد.
  - (۴) پس از نماز کشتی خواسته بشود و ناوی ده آورده بشود.
- ۱۶- کدام گزینه مجھول نمی‌شود؟
- (۱) روز دوشنبه امیر مسعود برنشست و به کران رود هیرمند رفت.
  - (۲) کشتی‌ها براندند و به کرانه رود رسانیدند.
  - (۳) بونصر نامدهای رسیده را به خط خویش نکت بیرون می‌آورد.
  - (۴) قاضی بست و پرسش از کس چیزی نستاند و انکدامیه ضیعتی دارند.
- ۱۷- در کدام گزینه جمله مجھول با ساختار کهن و قدیمی به کار نرفته است؟
- (۱) بونصر را بگوی امروز درستم و در این دو سه روزه بار داده آید.
  - (۲) بخشی از احوال او در «باب تصوف» گفته آمده است.
  - (۳) اوامر پادشاهانه از همه وجوده حاصل آمد و حشمت ملک در ضمایر همه قرار گرفت.
  - (۴) و در قصص خوانده گشته است که یکی از منکران، این آیت را شنود.
- ۱۸- مفاهیم عجز آدمی از ادراک خداوند - هدایتگری خداوند - بخشش خداوند - تدبیر خداوند به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟
- الف) خرد را گر نبخشد روشنایی بماند تا ابد در تیره رایی
- که نی یک موی باشد بیش و نی کم
  - که گوید نیستم از هیچ آگاه
  - به هر کس آن چه می‌باشد داده است
- ب) به ترتیبی نهاده وضع عالم
- کمال عقل باشد در این راه
  - در نابسته احسان گشاده است
- ج) - الف - ج - ب - ۵
- ۱۹- کدام گزینه با بیت «بلند آن سر که او خواهد بلندش / نزند آن دل، که او خواهد نزندش» تناسب مفهومی دارد؟
- (۱) جام می و خون دل هر یک به کسی دادند
  - (۲) غم و شادی جهان را نبود هیچ ثبات
  - (۳) گلستان کند آتشی بر خلیل
  - (۴) مهیتا کن روزی مار و سور
- ۲۰- کدام گزینه با بیت «برو شیر دزنده باش ای دغل / مینداز خود را چو رویاه شل» تناسب مفهومی ندارد؟
- چه باشی چو رویه به وامانده، سیر؟
  - که خلق از وجودش در آسایش است
  - نه خود را بیفکن که دستم بگیر
  - که سعیت بود در ترازوی خویش
- ۲۱- همه گزینه‌ها به جز گزینه ..... با بیت «کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای» تناسب مفهومی دارد.
- (۱) از آستانه خدمت نمی‌توانم رفت
  - (۲) عبادت به جز خدمت خلق نیست
  - (۳) گرت به سایه در آسایشی به خلق رسد
  - (۴) دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی
- ۲۲- کدام گزینه با بیت «رزق هر چند بی گمان برسد / شرط عقل است جستن از درها» تقابل معنایی دارد؟
- که رزق خویش به دست تو می‌خورد مهمان
  - مقسمت ندهد روزی ای که ننهاده است
  - این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است
  - آسیا تا هست، در اندیشه نان نیستم
- (۱) چو خیری از تو به غیری رسد فتوح شناس
  - (۲) اگر به پای بپویی و گر به سر بروی
  - (۳) چون شیر مادر است مهیتا اگرچه رزق
  - (۴) رزق می‌آید به پای خویش تادنдан به جاست



۲۳- همه گزینه‌ها به استثنای گزینه ..... با بیت «هم امروز از پشت، بارت بیفکن / میفکن به فردا مر این داوری را» تناسب مفهومی دارند.

- (۱) مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟
- (۲) آن‌چه دارم از اندک حطام دنیا حلال است و کفایت است و بهیچ زیادت حاجتمند نیستم.
- (۳) من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت می‌ترسم که وی می‌ترسد، بهیچ وجه عهده آن قبول نکنم.
- (۴) بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق ست مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم.

۲۴- کدام بیت با سایر ابیات متفاوت است؟

- ره روی کبک نیاموخته  
وز قلم او رقمی می‌کشد  
رفت بر این قاعده روزی سه چار  
در پی او کرد به تقلید جای
- (۱) عاقبت از خامی خود سوخته
  - (۲) بر قدم او قدمی می‌کشد
  - (۳) در پیاش القضه در آن مرغزار
  - (۴) بازکشدید از روش خوبیش پای

۲۵- همه گزینه‌ها بدجز گزینه ..... با بیت «بر قدم او قدمی می‌کشد / وز قلم او رقمی می‌کشد» تقابل معنایی دارد.

- در حلقة تقلید سبحه و زیار نگشتم (سبحه = تسبیح)  
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد  
خُنک ره روی را که آگاهی است (خُنک = خوشا)  
وز فرز ره عصات، شود تبع ذوالفتر
- (۱) ما دستخوش سبحه و زیار نگشتم
  - (۲) خلق را تقلیدشان بر باد داد
  - (۳) عبادت به تقلید گمراهی است
  - (۴) تقلید چون عصاست به دستت در این سفر



## پاسخ تست‌های فصل‌یکم

۱- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «حمیت» به معنی «غیرت و مردانگی» است. در گزینه (۳)، «فروماندن» به معنی «متختیرشدن» است. در گزینه (۴)، «صنع» به معنی «آفرینش و احسان» است.

۲- گزینه ۴ شاهد» در سه گزینه نخست به معنی «معشوق و محبوب» است؛ اما در گزینه (۴) به معنی «شهادت‌دهنده و گواه» است. واژه‌هایی که نادرست معنی شده‌اند به همراه معنی درست آن‌ها:

شروع: خیمه، سایبان / ناو: قایق کوچک که از درخت میان‌تهی ساخته شود. / صلت: بخشش / برنشت: سوارشدن. تنها سه واژه «چاشتگاه، دبیر و خیلتش» درست معنی شده است.

۳- گزینه ۳ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «حتم» می‌باشد به شکل «حطام» بباید. در گزینه (۳)، «صعب» نادرست است و شکل درست آن «صعب» است. / نهایتاً در گزینه (۴)، «مهجوب» نادرست است و صورت صحیح این واژه «محجوب» به معنای «پنهان» است.

۴- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «روزه» یکی از شعائر مذهبی است که در ماه رمضان انجام می‌شود، همنشین مناسبی برای «باغ» نیست؛ به جای آن «روضه» به معنی «گلزار» درست است.

۵- گزینه ۴ «اداکردن، به انجام رساندن، رساندن و تعبیرکردن» برخی از مهم‌ترین معانی «گزاردن» است؛ بنابراین «شکرگزاری» (به معنی اداکردن و به جا آوردن شکر) درست است نه شکرگذاری. برخی از مشهورترین واژگان که با املای «گزاردن» صحیح هستند، عبارت‌اند از: حج‌گزار، نماز‌گزار، سپاس‌گزار، حق‌گزار، خواب‌گزار (= تعبیرکننده خواب).

۶- گزینه ۳ بررسی سایر گزینه‌ها:

«فارق» به معنی « جداکننده » (هم‌ریشه با «فرق») است و «فارغ» به معنی «آسوده ». معنی گزینه: او حاکمی عادل و دانادل است و او « جداکننده » معنی حق و باطل است.

۷- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): «خم ابروی تو» «محراب» (جایگاه ایستادن امام جماعت در مسجد) جهانیان است. «مهراب» اسم خاص است که در این بیت مورد نظر نیست.

گزینه (۲): «سور» به معنی «جشن»، «صور» به معنی «بوق و شبپور» است و واژه «ماتم» قرینه مناسبی برای ترجیح «سور» بر «صور» است.

گزینه (۴): «وزر» به معنی «گناه» است و «وذر» به معنی «بریدن». از طریق واژه «وبال» می‌توان به درستی «وزر» در این بیت پی برد. «غزنین» (یا غزنه) در لغت به معنی شهری است که اکنون در کشور افغانستان واقع شده است، اما همان‌طور که احتمالاً خودتان هم متوجه شده‌اید، در این عبارت در معنی مجازی «اهمالی غزنین» به کار رفته است: امیر دستور داد نامه‌هایی به «اهمالی غزنین» نوشته شود. در سایر گزینه‌ها، واژه‌ها در معنی حقیقی خود به کار رفته‌اند.

۸- گزینه ۱ بررسی سایر گزینه‌ها:

در این عبارت واژه «چنگ» در دو معنی متفاوت به کار رفته است: (۱) نوعی ساز موسیقی؛ (۲) بخشی از دست: گوشم بر «ساز چنگ» است و دل در «دست» و اختیارم نیست. در گزینه (۱) هر چند واژه‌های «بلند، خواهد و نزند» دوبار آمده‌اند؛ اما از آن جا که هر دو به یک معنی هستند؛ نمی‌توانند جناس همسان بسازند. / در گزینه‌های (۲) و (۳)، به ترتیب واژه‌های «خورد و خویش» نیز در یک معنی به کار رفته‌اند.

۹- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، از درها جستن» کنایه از جست‌وجو کردن و تلاش کردن است. در گزینه (۳)، بین واژگان «شیر و روباء» (شیر نماد موجود قدرتمند و تلاشگر و روباء نماد موجودی ضعیف و طفیلی) تضاد هست. در گزینه (۴)، «سر» در معنی مجازی انسان به کار رفته است.

۱۰- گزینه ۳ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «دگر» صفت مبهم است، اما همان‌طور که حتماً دقت کرده‌اید، وابسته پسین برای اسم «گفت‌وگو» است. در گزینه (۲) نیز، «دگر» وابسته پسین برای اسم «بار» (به معنی «دفعه») است. در گزینه (۴)، «دگر» وابسته هیچ گروهی نیست، بلکه خود به تنها یعنی «هسته» گروه خود (= قید) است:

۱۱- گزینه ۳ بررسی گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «دگر» صفت مبهم است، اما همان‌طور که حتماً دقت کرده‌اید، وابسته پسین برای اسم «گفت‌وگو» است. در گزینه (۲) نیز، «دگر» وابسته پسین برای اسم «بار» (به معنی «دفعه») است. در گزینه (۴)، «دگر» وابسته هیچ گروهی نیست، بلکه خود به تنها یعنی «هسته» گروه خود (= قید) است: دیگر (اصلاً) روز عمر من، مرگ را نخواهد دید. / در گزینه (۳)، «دگر» همانند صورت سوال، وابسته پیشین از نوع صفت مبهم است؛ زیرا این صفت، اسم «عضوها» را توصیف می‌کند: دگر عضوها (یعنی عضوهای دیگر) قراری ندارند.



**۱۲- گزینه ۳** پیش‌تر خواندیم که هرگاه یکی از دو واژه، نوعی از واژه دیگر باشد، بین آن‌ها رابطه معنایی «تضمن» برقرار است. «شیر» نوعی «حیوان» و نوعی «گربه‌سان» است. «شیر» در معنی دیگر، نوعی از «لبنیات» است، اما «شیر» نوعی «پلنگ» نیست. رابطه معنایی بین «شیر» و «پلنگ» تناسب است.

**۱۳- گزینه ۲** «شد» در بیت صورت سوال در معنی «رفت» به کار رفته است: «رفت» و برآفریننده تکیه کرد. در بیت (۲) نیز در همین معنی به کار رفته است: چون که خورشید «رفت» و ما را داغدار کرد، چاره‌ای نداریم که به جای او با چراغ بسازیم. این فعل در سایر گزینه‌ها در معنی امروزی و استنادی (معادل فعل «گشت») به کار رفته است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): قطره باران ما گوهر یکدane شد. گزینه (۳): او عاقل و فرزانه شد. گزینه (۴): ایام شباب (جوانی) از او دور شد.

**۱۴- گزینه ۱** «گشت» در گزینه (۱) به معنی استنادی (معادل «شد») است: ای حافظ تو آتش گشتی (= شدی)، اما در سایر گزینه‌ها به معنی «گردیدن» (= چرخیدن)، به کار رفته است;

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۲): ساغر فقط به نام تو «می‌چرخد». گزینه (۳): زمانی اطراف چشمه نالان، «چرخید». گزینه (۴): مانند گردباد بر چپ و راست «چرخید».

**۱۵- گزینه ۳** همان‌طور که در درس دوم خواندید به هنگام مجهول کردن، فعل اصلی جمله را به شکل «بن ماضی + ه» می‌نویسیم و سپس از «شدن» فعلی مناسب با شناسه و زمان فعل اصلی می‌آوریم. «بخواست» و «بیاوردن» ماضی ساده هستند (معادل خواست و آوردن) بنابراین گزینه‌های (۲) و (۴) که در آن‌ها زمان فعل «شد» ماضی ساده نیست، حذف می‌شوند. در گزینه (۱)، «نهاد» جمله معلوم هم‌چنان در جمله مجهول حضور دارد، در حالی که می‌بایست حذف می‌شد؛ اما گزینه (۳) تمام شرایط مجهول را دارد؛ زیرا «کشتی» و «ناو» که مفعول جمله معلوم‌اند، در جمله مجهول در جایگاه نهاد نشسته‌اند و زمان فعل نیز درست آمده است.

**۱۶- گزینه ۱** خواندیم که هنگام مجهول کردن یک جمله، می‌باید، مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد در جمله مجهول قرار می‌دهیم. به عبارت ساده‌تر، جملاتی که در آن‌ها مفعول وجود ندارد، نمی‌توانند مجهول شوند. هر دو فعل به کار رفته در گزینه (۱)، یعنی افعال «برنشست» و «رفت» مفعول ندارند و بنابراین نمی‌توان این جملات را مجهول کرد، اما افعال سایر گزینه‌ها «مفعول پذیر» هستند و بنابراین امکان مجهول کردن آن‌ها وجود دارد؛ مثلاً مجهول گزینه (۲) چنین می‌شود: کشتی‌ها رانده شدند و به کرانه رود رسانیده شدند.

**۱۷- گزینه ۳** در قدیم گاهی اوقات به جای فعل‌های مصدر «شدن» از فعل‌های مصدر «گشتن و آمدن» نیز در مجهول استفاده می‌شده است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «بار داده آید» مجهول و معادل امروزی آن «بار داده شود» است. در گزینه (۲)، «گفته آمده است» مجهول است و معادل امروزی آن «گفته شده است» می‌باشد. در گزینه (۴)، «خوانده گشته است» مجهول است و معادل امروزی آن «خوانده شده است» می‌باشد. اما در گزینه (۳)، هیچ فعل مجهولی به کار نرفته است، هر چند فعل «آمد» در این گزینه به کار رفته است، اما حواستان باشد که فعل «آمد» در این گزینه، فعل اصلی است؛ زیرا قبل از آن «بن ماضی + ه» نیامده است.

**۱۸- گزینه ۲** در بیت «الف» روشنایی‌بخشی کنایه از «هدایتگری» است؛ خداوند حتی باید عقل را هدایت کند و گزنه از خود خرد کاری برنمی‌آید. در بیت «ب» خداوند عالم را به گونه‌ای آفریده است که یک سر مو کم و زیاد نیست؛ این وضع بیانگر «تدبیر» خداوند است. در بیت «ج» کمال عقل در این دانسته شده است که اعلام «عجز و ناتوانی» کند و در بیت «د» خداوند در احسان و بخشش را به روی همه گشوده است و بنابراین بیت بیانگر «بخشن خداوند» است.

**۱۹- گزینه ۳** در بیت صورت سوال، وحشی بافقی معتقد است که اگر خدا بخواهد کسی را سرافراز می‌کند و اگر بخواهد کسی را خوار و ذلیل می‌کند؛ به بیان ساده همه کم و زیادشدن‌ها به دست خداست. سعدی نیز در بیت گزینه (۳) می‌گوید: خداوند آتش را بر حضرت ابراهیم تبدیل به گلستان می‌کند و گروهی دیگر (فرعونیان) را از رود نیل به جهنم هدایت می‌کند.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): تقدیر و قسمت هر کس از قبل تعیین شده است. (اشاره‌ای به خدا ندارد). گزینه (۲): غم و شادی دنیا ماندگار نیست. گزینه (۴): خداوند به همه روزی می‌دهد.



بیت صورت سؤال و سایر گزینه‌ها توصیه به تلاش برای کسب روزی دارند، اما مفهوم کلی بیت گزینه (۲)، توصیه به نیکی کردن به دیگران است.

بیت صورت سؤال، توصیه به نیکی کردن به مردم دارد؛ اما شاعر در بیت نخست در خطاب به معشوق می‌گوید: حتی اگر به تو راه نیایم و به وصال تو نرسم، همچنان به تو خدمت می‌کنم.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۲): عبادت واقعی خدمت کردن به مردم است، نه عمل به شعائر و مناسک دینی. گزینه (۳): اگر در سایه تو آسایشی به خلق رسد، به بهشت می‌روی. گزینه (۴): نیاز به جنگیدن و کشورگشایی نیست؛ دلی به دست بیاور و غم و غصه دیگران را برطرف کن (کافی است).

بیت صورت سؤال «توصیه به تلاش برای کسب رزق و روزی» دارد. در مقابل، در بیت گزینه (۴) شاعر می‌گوید: رزق با پای خودش می‌آید (نیازی به تلاش نیست) تا زمانی که دندان دارم نان هم می‌رسد! بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): رزق مهمان می‌رسد. گزینه (۲): هر چهقدر هم تلاش کنی، بیش از قسمتی که برای تو تعیین شده، نمی‌توانی به دست بیاوری.

گزینه (۳): اگرچه رزق همانند شیر مادر است که حتماً می‌رسد، اما نیاز به تلاش کودک هم دارد. (این بیت با بیت صورت سؤال، تناسب معنایی دارد.)

بیت صورت سؤال توصیه دارد به این که حساب و کتابمان را در همین دنیا انجام دهیم و این داوری و قضاؤت را به قیامت وانگذاریم. در تمام گزینه‌ها به جز گزینه (۲)، بیان‌های مختلف، گویندگان ترجیح می‌دهند که در همین دنیا، حساب و کتاب خود را انجام دهند و آن را به قیامت موكول نکنند، اما مفهوم گزینه (۲) «قناعت و دوری از حرص و طمع» است و سخنی از حساب و کتاب دنیوی و ترجیح آن بر حساب و کتاب اخروی نیامده است.

مفهوم گزینه (۱)، «ضرر کردن به علت خامی و بی تجربگی» است. اما مفهوم کلی سایر گزینه‌ها «تقلید کردن» است.

بیت صورت سؤال اشاره به تقلید دارد و این که زاغ مقلدانه و کورکورانه، پایش را جای پای کبک می‌نهاد. سه گزینه نخست، بر عکس بیت صورت سؤال، با بیان‌های مختلف، مخاطب خود را هشدار می‌دهند که از تقلید دوری کنند؛ اما گزینه (۴) توصیه به تقلید می‌کند و تقلید را چون عصایی می‌داند که راهرو در سفر خود به آن نیاز دارد.